

مقایسه تطبیقی

مقایسه تطبیقی شعر مهتاب کلید دمنه

چکیده

تلاش نگارنده در این مقاله بر آن بوده است که با نگرشی تطبیقی، تشابهاتی را که بین شعر مهتاب نیما یوشیج و داستان تمثیلی «شب‌تاب» از کتاب کلید دمنه وجود دارد، بررسی کند. نتیجه‌ای که از این مقاله به دست می‌آید، این است که به احتمال قریب به یقین، نیما یوشیج در سرودن شعر «مهتاب»، تحت تأثیر حکایت تمثیلی «شب‌تاب» از کتاب کلید دمنه، بوده است. در حقیقت، شعر شب‌تاب، بازآفرینی حکایت تمثیلی مهتاب است.

کلیدواژه‌ها:

شب‌تاب، مهتاب، بازآفرینی، توارد، تأثیر.

درآمد

آیا شعر «مهتاب» سایه‌روشنی است از حکایت تمثیلی «شب‌تاب» در کتاب معروف کلید دمنه، آن‌گاه که در مخیله نیما یوشیج باز آفریده می‌شود؟ بازآفرینی داستان‌های کهن، چنان‌که در شعر «حسنک امین» (به اقتفای «حسنک وزیر» تاریخ بیهقی «ویژه‌نامه بیهقی» (حافظ شماره ۳۰) آمده بود، کاری کارستان و شایان است اما این بازآفرینی‌ها همیشه آشکار نیست.

وقتی شعر «مهتاب» نیما یوشیج را با حکایت تمثیلی «شب‌تاب» از کتاب کلید دمنه مقایسه می‌کنیم، تشابهات فراوانی میان این دو اثر ادبی می‌بینیم. به نظر نمی‌رسد این نزدیکی و مشابهت‌ها چیزی از نوع «توارد» بوده باشد. به احتمال زیاد، نیما تحت تأثیر این حکایت قرار گرفته است. در اینجا حکایت تمثیلی «شب‌تاب» و شعر نمادین و اجتماعی و سیاسی «مهتاب» عیناً نقل می‌شود تا زمینه دآوری و مقایسه فراهم آید:

■ این مقاله به صورت مبسوط در وبلاگ نشریه آمده است.

گرانی، کمیابی نمان و ارزاق و لوازم زندگی، وضع مردم بینوا در سرما و یخبندان، تجاوز بیگانگان، ویرانی شهرها، ضعف یا بی‌اعتنایی دولت، بی‌خبری و غفلت مردم، خرافات عوام، انحراف مشروطه، زد و بندها، توطئه‌ها و بسیاری مسائل دیگر. صمیمیت در لحن و مضمون وقتی با آزادگی و آزاداندیشی و صداقت جبلی گوینده آن توأم می‌شود، قصه‌های شیرین، لطیفه‌ها، نکته‌سنجی‌ها و طنزپردازی‌های نسیم شمال را بیش از پیش به روح و جان مردم نزدیک می‌ساخت. سید اشرف‌الدین زمانی در سرودن اشعار نسیم شمال، از مضامین روزنامه ملانصرالدین، که با خصوصیات مشابهی در قفقاز به زبان ترکی منتشر می‌شد، الهام می‌گرفت و بسیاری از انتقادات و طنزهای منظوم آن روزنامه را، که نوشته «صابر» شاعر با ذوق و طنزپرداز آن روزگار بود، به نظم فارسی درمی‌آورد. با این همه، سید خود به این اخذ اقتباس‌ها اشاره‌ای نکرده است. در هر حال، اگر بخش‌هایی از شعرهای نسیم شمال ترجمه یا اقتباس از روزنامه ملانصرالدین باشد، بخش عمده آن ابتکار و هنر خاص خود اوست که از حال و روز وطن و مردم این سرزمین مایه می‌گرفت.

۱۵. به نیکی یاد کردن از شعرای هم‌عصر خود؛ اشرف‌الدین در اشعارش از ملک‌الشعرا بهار، ادیب‌الممالک فراهانی، علی‌اکبر دهخدا، عارف قزوینی، عشقی، فرخی‌یزدی، لاهوتی و... یاد کرده است.

۱۶. نامفهوم ماندن بعضی از واژه‌های فرنگی در اشعارش، با وجود تلاش‌هایی که برای درک معنایشان به عمل آمده است؛ از جمله: زاکسکه و آپلیت.

۱۷. تجلی ایران‌دوستی و تعلق خاطر اشرف‌الدین به زبان فارسی؛ از جمله:

زبان تو از هر زبان بهتر است
همین فارسی در جهان بهتر است
تو در خاک ایران از این فارسی
به جاه و جلال و حشم می‌رسی
من به ترقی وطن طالبم
بر همه از لطف خدا غالبم

منابع

۱. گیلانی، اشرف‌الدین؛ اشعار اشرف‌الدین گیلانی (نسیم شمال)، با تصحیح و مقدمه احمد اداره‌چی گیلانی، تهران مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۷۵.
۲. نمینی، حسین؛ جاودانه سید اشرف‌الدین گیلانی، کتاب فرزاد، ۱۳۶۳.
۳. یوسفی، غلامحسین؛ چشمه روشن، چ ۹، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۹.

نصرت‌الله

دین محمدی کرسفی

کارشناس ارشد زبان و ادب فارسی و دبیر ادبیات و مدرس دانشگاه پیام نور و آزاد خدابنده زنجان

وقتی شعر

«مهتاب» نیما

یوشیج را با

حکایت تمثیلی

«شب‌تاب» از

کتاب کلید دمنه

مقایسه می‌کنیم،

تشابهات فراوانی

میان این دو اثر

ادبی می‌بینیم.

به نظر نمی‌رسد

این نزدیکی و

مشابهت‌ها چیزی

از نوع «توارد»

بوده باشد. به

احتمال زیاد،

نیما تحت تأثیر

این حکایت قرار

گرفته است

«چون شاه سیارگان به افق مغرب خرامید و جمال جهان آرای را به نقاب ظلام بیوشانید، سپاه زنگ به غیبت او بر لشکر روم چیره گشت و شبی چون کار عاصی روز محشر درآمد. باد شمال عنان گشاده و رکاب‌گران کرده بر بوزنگان شبیخون آورد. بیچارگان از سرما رنجور شدند. پناهی می‌جستند؛ ناگاه براعه‌ای دیدند در طرفی افکنده، گمان بردند که آتش است. هیزم بر آن نهادند، می‌دمیدند. برابر ایشان مرغی بود بر درخت و بانگ می‌کرد که آن آتش نیست. البته بدو التفات نمی‌کردند. در این میان، مردی آن‌جا رسید. مرغ را گفت: رنج مبر که به گفتار تو یار نباشد و تو رنجور گردی... مرغ سخن وی نشنود و از درخت فرود آمد تا بوزنگان را حدیث برعه بهتر معلوم کند. بگرفتند و سرش جدا کردند.» (منشی، ۱۳۷۳: ۱۱۶)

می‌تراود مهتاب/ می‌درخشد شب‌تاب/ نیست یکدم شکنند خواب به چشم کس و لیک/ غم این خفته چند/ خواب در چشم ترم می‌شکند/ نگران با من استاده سحر/ صبح می‌خواهد از من/ کز مبارک دم خود آورم این قوم به جان باخته را بلکه خبر/ در جگر لیکن خاری/ از ره این سفرم می‌شکند/ نازک‌آرای تن ساق گلی/ که به جانش کشتم و به جان دادمش آب/ ای دریغا به برم می‌شکند/ دست‌ها می‌سایم تا دری بگشایم/ بر عبث می‌پایم/ که به در کس آید/ در و دیوار به هم ریخته‌شان/ بر سرم می‌شکند/ می‌تراود مهتاب/ می‌درخشد شب‌تاب/ مانده پای آبله از راه دراز/ بر دم دهکده مردی تنها/ کوله‌بارش بر دوش/ دست او بر در/ می‌گوید با خود/ غم این خفته چند/ خواب در چشم ترم می‌شکند. (نیمایوشیج، ۱۳۸۶: ۶۶۳)

اگر نوع ادبی، قالب سخن، درون‌مایه و نوع نگاه پدیدآورندگان این دو اثر ادبی را به یک‌سو نهمیم، همانندی‌های زیادی در زمینه شخصیت‌پردازی، زمینه و فضا و جو، حوادث و تجارب و گفت‌وگوها و... مشاهده می‌شود که در زیر به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود.

شخصیت‌ها

الف. اولین چیزی که در مقایسه این دو اثر ادبی، جلب توجه می‌کند، همانندی شخصیت‌ها و قهرمانان است. گرچه در شعر نباید به شناخت عناصر داستان پرداخت، برای مقایسه هرچه بهتر و پیدا کردن رگ و ریشه‌های تأثیر و تأثر این دو اثر ادبی، می‌توان به آن اشاره کرد. شعر «مهتاب»، تابلوی نقاشی زندگی نیما و عصر و زمانه اوست. مردی که در شب زاده می‌شود، در انتظار صبح در دل شب می‌ماند و می‌پاید. در نهایت با پای آبله‌بسته می‌رود. نیما و مرغ داستان «شبتاب» بسیار به هم می‌مانند. آن مرغ نیز مثل نیما تلاش می‌کند تا بوزینه‌ها را به آتش واقعی راهنمون شود و از توجه به شبتاب و دمیدن بر آن بازدارد. هر دو، نیما و مرغ شاخ‌سار، خود را مسئول بیداری می‌دانند و در این راه دین

شعر «مهتاب»
تابلوی نقاشی
زندگی نیما و
عصر و زمانه
اوست. مردی
که در شب زاده
می‌شود، در
انتظار صبح در
دل شب می‌ماند و
می‌پاید. در نهایت
با پای آبله‌بسته
می‌رود. نیما
و مرغ داستان
«شبتاب» بسیار
به هم می‌مانند.
آن مرغ نیز مثل
نیما تلاش می‌کند
تا بوزینه‌ها را
به آتش واقعی
راهنمون شود
و از توجه به
شبتاب و دمیدن
بر آن بازدارد

بزرگی بر گردن خویش احساس می‌کنند. احساس مسئولیتی از آن دست که برای ادایش می‌توان از جان مایه گذاشت.

همان‌گونه که در پایان زندگی هر دو، این معنا را درمی‌یابیم که هر دو، خود را قربانی اعتقاد راستین و مسئولیت پیامبرگونه خود می‌سازند. درد اجتماع و دیگران، درد آزادی خواهی و بیدارسازی، درد امر به معروف و نهی از منکر، درد یک روح بیدار و پاک، و درد انتظار انفجار عقده‌های آزادی خواهان از حلق خلق، در وجود هر دو جوانه می‌زند، می‌روید و می‌بالد. این فهم و شعور زیاد، عامل مرگ تدریجی آن‌ها می‌شود و در فرجام کار، آن دو را قربانی خویش می‌سازد؛ بنابراین، نقش نیما و مرغا (شخصیت‌های این دو اثر ادبی) یکسان است.

ب. مردم هیچ‌گاه آن‌گونه که نیما می‌خواهد، او را در نمی‌یابند و در طول پنج دهه عمر او، که با نماد «شب» از آن یاد می‌شود، مردم همیشه در خواب‌اند. سرانجام، شب عمر او به پایان می‌رسد. ولی از بیداری آن‌ها خبری نیست و غم آن خفتگان، خواب در چشم ترش می‌شکند و «صبح» را به هم‌دردی او وامی‌دارد. در حکایت «شب‌تاب» هم بوزینه‌ها هیچ توجهی به «مرغ» ندارند و فریاد مرغ به خودش بازمی‌گردد. در هر دو اثر، مردم و بوزینه‌ها، سر در لاک خود دارند و به فراخوان فریادگر آزادی توجهی نمی‌کنند آن‌ها هیچ احساس مسئولیتی در قبال سرنوشت خویش ندارند. آنجا بوزینه‌ها در آتش می‌دمند و این‌جا مردم در خواب به سر می‌برند و این هردو، یک معناست در دو تعبیر. اصولاً مردمی که پیامبر و هدایتگر زمان خویش را نشناسند و از او تبعیت نکنند، بی‌شبهت به بوزینه نخواهند بود. «ان‌الله لا ینغیر ما بقوم حتی ینفروا ما بانفسهم» (قرآن کریم)

از این روی مردمی که در شعرب «مهتاب» به آن‌ها اشاره می‌شود، با بوزینه‌های حکایت «شب‌تاب» در یک طراز قرار می‌گیرند. هر دو سرمازدگان زمانه‌اند و از شدت سوز غفلت و نادانی در لاک خود خزیده‌اند.

پ. در شعر «مهتاب»، «صبح» در حالت شخصیت‌بخشی (personification) همدم و غمخوار نیماست و از او می‌خواهد با دم مسیحایی‌اش، خواب‌زدگان شب را بیدار سازد. البته در این باره (یعنی بیداری مردم) حتمی در کار نیست؛ چرا که صبح هم از بیداری مردم ناامید است و به یاری نیما می‌شتابد. در داستان «شب‌تاب» نیز، مرد راهگذر، یاریگر و غمخوار مرغ است و از او می‌خواهد که برای بیداری بوزینه‌ها سعی نکند؛ چرا که گوش آن‌ها بدهکار فریاد مرغ نخواهد بود. بنابراین، صبح نگران بیداری مردم است (مثل نیما)، و مرد راهگذر هم ناامید از بیداری بوزینه‌ها. با این تفاوت که در شعر «مهتاب» کورسوی امید در اعماق همه ناامیدی‌ها در دل نیما و «صبح» روشن است ولی در این‌جا مرغ امیدوار است و مرد راهگذر ناامید؛ در نتیجه، هم‌دردی «صبح» با نیما، بی‌شبهت به دل‌سوزی مرد راهگذر به حال مرغ نیست.

زمان

همان‌گونه که در متن نقل شده از کلیله و دمنه پیداست، زمان حادثه و داستان شب است؛ شبی سیاه‌تر از کار عاصی روز محشر. آیا شب شعر «مهتاب» سایه شوم همان شب داستان تمثیلی شب‌تاب نیست؟ «هی تراود مهتاب، می‌درخشد شب‌تاب، نیست یک دم شکند خواب به چشم کس و لیک...» ظلمت شب شعر «مهتاب» قرینه ظلمت شب حکایت «شب‌تاب» است. و از آن نیز دیجورتر، دلگیرتر، و پروهم‌تر. شبی که تاریکی‌اش آن‌چنان سایه گسترده است که نور ماه با تمام سبک‌سیری‌اش، مثل پای شاعر آبله گرفته است و نمی‌تواند بتابد بلکه می‌تراود. همانند زه آبی از کوزه سفالی ماه تراوش می‌کند؛ بنابراین، سایه روشن نور ماه، سپیدی دندان‌های مرده‌ایست در عمق دخمه‌ای تاریک و هم‌آلود. در این میانه آن‌چه چهره‌پردازی می‌کند، جز شب‌تاب نیست. آه! بانور شب‌تاب، کدامین چشم‌انداز را می‌توان به نظاره نشست؟ بنابراین، زمان این دو اثر ادبی شب است. و سردی آن شب دیجور، عامل گمراهی، غفلت و نادانی و زایل شدن قدرت تشخیص بوزینه‌ها و همچنین مردم است.

سخن آخر

نیما یوشیج این شعر را در سال ۱۳۲۷ می‌سراید. یأس و ناامیدی نیما که با شعر «روی جدارهای شکسته» در سال ۱۳۲۶ آغاز شده بود، در سال ۱۳۲۷ با سرودن شعر «مهتاب» به اوج می‌رسد. این ناامیدی نیما در سال ۱۳۲۸ با سرودن شعر «سوی شهر خاموش» رو به کاهش می‌نهد. (یا حقی، ... ۳۸۲)

ذهن نیما جویای اشکال عینی و طبیعی است تا از آن طریق به ارائه جلوه‌های ذهنی و مفاهیم نمادین اجتماعی و سیاسی خویش بپردازد (پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۳۳۳). و مفاهیم نمادین اجتماعی-سیاسی را ترسیم کند. از این رو، حکایت تمثیلی «شب‌تاب» سوژه بسیار مناسبی بوده است تا نیما یوشیج، شب زمانه‌اش را در بوم آن نقاشی کند. به نظر می‌رسد که خودآگاه یا ناخودآگاه، تحت تأثیر حکایت «شب‌تاب» قرار می‌گیرد. آن‌گاه که حکایت «شب‌تاب» در ناخودآگاه نیما می‌دود و رنگ و لعاب نیمایی به خود می‌گیرد، از آن پس با پوششی از نماد و با درون‌مایه اجتماعی و سیاسی، به شکل شعر «مهتاب» پدیدار می‌شود. بنابراین، به احتمال قریب به یقین «مهتاب» نیما، باز آفرینی «شب‌تاب» کلیله و دمنه است.

منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه الهی قمشاه، چاپ نهم، تهران، انتشارات رشیدی و تابان با همکاری نشر سوده، ۱۳۷۵.
۲. پورنامداریان، تقی؛ خانه‌ام ابری است، چاپ دوم، تهران، سروش، ۱۳۸۱.
۳. منشی، نصراله؛ کلیله و دمنه، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، انتشارات دانشگاه، چاپ دهم، ۱۳۷۳.
۴. یا حقی، محمدجعفر؛ جویبار لحظه‌ها، تهران، انتشارات نیل، ۴، ۹.
۵. یوشیج، نیما؛ مجموعه کامل اشعار، گردآوری و تصحیح سیروس طاهباز، انتشارات نگاه، ۱۳۸۶.

در شعر «مهتاب»،
«صبح» در حالت
شخصیت‌بخشی
(personification)
همدم و غمخوار
نیماست و از او
می‌خواهد با دم
مسیحایی‌اش،
خواب‌زدگان شب را
بیدار سازد. البته
در این باره (یعنی
بیداری مردم) حتمی
در کار نیست؛ چرا
که صبح هم از
بیداری مردم ناامید
است و به یاری نیما
می‌شتابد